

حلقه بکوشش این طغیان که بطف بیکانه حلقه بکوشش شود روزی بچشم
 در کتاب شهنشاهیه می خوانند در قصه در زوال مملکت حتی که و چند فریاد
 در بر ملک را برسد که فریاد و نوح و ملک حشم نداشت چشم الرجل بقیه
 خدمه و قال الامام النوبختی فی شرح مسلم حشم الرجل من تعصب له و خدمه
 من یخدمه و یعصب له فیکون اخضر من اخضر و یرو بادشاهی چگونگی معمر
 شد گفت آنجا که ششیدی خلق بر و تعصب کرده اند و تعویث کردند
 بادشاهی یافت و زبر گفت چون کرد آمدن خلق موجب بکوشش بادشاهی
 است تو خلق را چار بپیشانی کنی مگر سر بادشاهی نداری **بیت** همان
 بکه لشکریان پروری بیا الخطاب که سلطان بدست کردند و روی ملک
 گفت موجب کرده اند سپاه چیست گفت بادشاه را کم باید و عدل تا
 رجت برو که دیگر الکافی الفارس یعنی پنج آید و در سایه دولتش این
 یعنی امین و علمه مغلوب من امین قلب مکان نشینند و ترا این هر دوست
مثنوی ننگ جوریت سلطان یعنی بیست سلطان جور نشود که اسمعت
 و غیر تکلف استمال کند فی معنی شود و می زاول علم المعنی ننگ جور نیست
 سلطان ای سلطان واحد من السلاطین علی ان یكون الیهاء للوحدة لا المصدرة
 و قد يقال جوریت مجموع وصف ترکیبی فاعل ننگ و سلطان بالیا المصدرة
 مفعول و المعنی سلطنت ننگ آنکه صنعتش جور باشد قال وینا سیه قوله
 که نیاید ذکر که جوابی بالیا المصدرة بادشاهی که طرح و ظلم آنگاه **قال**
 بعض من استهر بقیه هذا الکتاب الطرح من الرسوم الدیوانیه و هو
 الذی یقال له بالترکیه تلخیص و قد وقع فی بعض النسخ طبع غلام بیرون الواو
 العاطفه و قيل الطرح هنا یعنی الأساس بکذا سمعت و لما جد فی اللغة



مایا شده پای دیوار ای اساس ملک خویش بکنده من کنده بیخ ای
 العونی ملک را بنده وزیر ناچهار موافق طبع یا مد روی ازین سخن درستم
 کشید و وزیر را بنده فرمود و بزندان فرستاد بسی برینا مد یعنی زعمان
 بسیار نیکوشت که بیخی تم سلطان اصله بنین حریف النون بالاضافه
 الی العم بنده الیم بکارتعت برخاستند و ملک بدر و خواستند
 حرمی که از دست نظام و ایوان آمده بود انکاره عن غایه الاضطراب و لاله
 النادی و الشفیع بودند و بریشان شده برایشان یعنی برین تم سلطان
 کرد آمدند و پنج شدند و مد کردند تا ملک رفت و رفتش بدر رفت ای
 خرج من تصرف و برانان یعنی برین تم معمر **قطعه** بادشاهی کور و
 دار دستم یعنی الجور بر زیر دست یعنی غارتگاه دوست دارش
 قوله دوست دار و وصف ترکیبی و الشین را حله الی بادشاه یعنی دوستی
 دارند و در روایتی دشمن زور آورست با رعیت تکریم و تکریم
 حشم این شین را ننگ شاهنشاه عادل را رعیت لشکریست **تجکات**
 بادشاهی با غلام بچی در کشتی باقی السفینه شسته بود غلام بسکون
 الیم دیکه دریا ندریه بود و تحت کشتی نیا نموده کریم کس الکافی الفارس
 یعنی البکاء و زاری آغاز کرد و لرزه بر انداختن اقامه چند آنکه ملاطفت
 کردند آرام نگرفت ملک را عیش از و منغصن بالغین المیحه و الصاد
 المیهله یعنی مکرری بود و چاره نمی دانستند حکمی چران کشتی بود گفت
 اگر فرمای من او را خاموش کنم گفت غایت لطف باشد حکم فرمود تا
 غلام را بریانند و حشم باری چند عظمی المیحه الفارس بی الاثناس
 فی الماء و اما العین فخر سمعت من بعضهم یعنی و من الآخر فخره و حرمش

1957